

پژوهشگر: روح الله حسینیان

چکیده: شریعتی که بود؟ چه می‌گفت و چه کرد؟ سوالاتی است که پاسخ آن بسیار سخت است. بی‌شک شریعتی از پیچیده‌ترین موضوعات تاریخ انقلاب اسلامی است که قضاوت در مورد آن بسیار مشکل است و این مشکل ریشه در پیچیدگی شخصیت شریعتی دارد.

!Error

شریعتی که بود؟ چه می‌گفت و چه کرد؟ سوالاتی است که پاسخ آن بسیار سخت است. بی‌شک شریعتی از پیچیده‌ترین موضوعات تاریخ انقلاب اسلامی است که قضاوت در مورد آن بسیار مشکل است و این مشکل ریشه در پیچیدگی شخصیت شریعتی دارد. شریعتی روح عصیانگر نسلی بود که از بدها خسته و به دنبال بایدها می‌گشت؛ نسلی که از ماتریالیسم بریده شده بود و به دنبال متافیزیکی می‌گشت که روحش را آرام کند؛ نسلی که مارکسیسم را در حزب توده و گروه‌های چپ‌گرا تجربه کرده بود و از همه ناامید به دنبال اسلامی می‌گشت که انقلابی بودن خود را هم حفظ کند؛ نسلی که از لیبرالیسم و غرب سخت سرخورده شده بود و از سنت سخت وحشت داشت و به دنبال اسلامی نو می‌گشت تا هم پاسخی به ندای درونش باشد و هم به نیازش برونش.

شخصیت، گفتار و اعمال شریعتی مجموعه‌ای از اضداد بود که اگر کنهش وارسی نشود، هم می‌شود او را متجدد غرب‌گرا دانست و هم مسلمان سنت‌گرایش خواند، هم می‌شود در اثبات سنی بودنش دلیلی آورد و هم در تعصب شیعی‌اش استدلال کرد. در کلامش ده‌ها دلیل بر ضدیتش با روحانیت یافت می‌شد و ده‌ها دلیل به هواداری‌اش از روحانیت و . . .

به همین خاطر بود که آیت الله بهشتی وی را «يك جستجوگر در مسیر شدن» می‌دانست. او دکتر را چنین توصیف می‌کرد: «دکتر از دید من، از اندیشه‌های آمیخته به مکتب‌های اروپایی و نو، یا عرفان ایران زمین و هند یا آموزه‌های دیگر همواره به سوی شناخت اسلام زنده‌ی سازنده‌ی پیش برنده‌ی خالص‌تر حرکت می‌کرد» (1) و به عبارتی دیگر «دکتر همواره رو به اصالت اسلامی پیش می‌رفت.» (2)

مجموعه تحولات شخصیتی و فکری شریعتی قضاوت در مورد وی را بسیار سخت می‌کند و واکاوی همه جانبه را در خانواده، شخصیت، زندگی و آثار می‌طلبد؛ با این حال به این بهانه نمی‌شود از نقش شریعتی در انقلاب اسلامی سخن نگفت. برای نزدیک‌تر شدن به شناخت شریعتی لازم است چند موضوع که شایسته طرح در این کتاب باشد، مورد بحث قرار گیرد.

زندگی پرفراز و نشیب شریعتی

شریعتی در سال 1312 در يك خانواده‌ی روحانی در مشهد متولد شد. جد دکتر، ملا قربانعلی معروف به آخوند حکیم مرد فیلسوفی بود که در مدارس بخارا، مشهد و سبزوار تحصیل کرده بود و از شاگردان ملا هادی سبزواری، صاحب منظومه، بود. مردم مزینان به تشویق نایب الحکومه از ملا قربانعلی خواستند تا پیشوایی آنها را در مزینان به عهده بگیرد. ملا قربانعلی با کمک مردم و نایب الحکومه حوزه‌ای را در مزینان تأسیس می‌کند و به تربیت شاگرد می‌پردازد. پدر بزرگ شریعتی شیخ محمود نام داشت که وی نیز به سنت وراثت، پیش‌نماز و مدرس مزینان گشت. پدر علی، محمد تقی شریعتی بود. وی دروس حوزه را تا سطح در حوزه‌ی مشهد به پایان رساند و

در اثر فشارهای رضاشاه لباس روحانیت را از تن درآورد و به تدریس در مدارس جدید پرداخت. (3) البته دکتر شریعتی خود علت خارج شدن پدرش را برای ساواک چنین نوشته: "پدرم گرچه در آن ایام نیز مثل همیشه يك معلم و يك متفکر مستقل بود و نه به دستگاه‌های تبلیغاتی گوناگون بستگی داشت و نه از عمال سیاسی و تبلیغاتی دولت وقت محسوب می‌شد؛ ولی از این موقعیت برای پیش‌برد افکار نوی خویش استفاده کرده، لباس را عوض کرد و بر خلاف مقاومتی که در آن هنگام علیه تجددطلبی حتی تقرب و همکاری با مؤسسات نوپدید اداری و علمی از قبیل دادگستری، ثبت و فرهنگ و غیره می‌شد و تعویض لباس را با تعویض دین و ورود به ادارات دولتی را با خروج از اسلام مترادف می‌دیدند، رسماً وارد فرهنگ شد." (4)

علی تحصیلات ابتدایی و دبیرستان خود را در مشهد به اتمام رساند. او در سال 1329 به دانش‌سرای مقدماتی مشهد راه یافت و در سال 1333 موفق به اخذ دیپلم ادبی شد. شریعتی در سال 1335 به دانشکده‌ی ادبیات مشهد رفت و دو سال بعد فارغ‌التحصیل شد. دکتر در همان دوران دانشجویی در مشهد به نوشتن و سخنرانی نیز می‌پرداخت. ترجمه‌ی کتاب ابوذر غفاری، نوشته‌ی عبدالحمید جوده‌السحر، نویسنده‌ی معروف مصری، مربوط به همین دوران است. (5)

سال‌های 1331-1332 که فعالیت مارکسیست‌ها زیر سایه حزب توده به اوج رسید، شریعتی با برقراری جلساتی در کانون نشر حقایق اسلامی و منازل، به رد مارکسیسم پرداخت. مجموعه‌ی این جلسات با نام "اسلام مکتب واسطه" منتشر شد. (6)

این کتاب که در سن 20 سالگی دکترتالیف شده، نشانه‌ی از مطالبات گسترده و نبوغ فکری وی بود.

دکتر در مبارزه علیه مارکسیسم فعال بود تا جایی که دانشجویان کمونیست در خوابگاه دانشکده به او حمله کردند و وی را سخت مجروح کردند. (7)

شریعتی در 24 تیرماه 1337 با یکی از هم‌کلاسان خود به نام پوران شریعت رضوی ازدواج کرد. ازدواج شریعتی با پوران شاید نمادی از تاثیر پذیری خانواده‌ی شریعتی از تجدد باشد. هر چند خانواده‌ی شریعتی هم چنان روش سنتی خود را حفظ کرده بودند، ولی خانواده‌ی پوران به قضاوت خود وی "از جمله بازاریانی بودند که به ناچار" "سیاست‌های مدرنیزاسیون رضاشاهی" را پذیرفته بودند. (8) شاید تغییر نام فاطمه، نام شناسنامه‌ای وی، به پوران نمادی از این تغییر بود. پوران در ابتدا با این ازدواج موافق نبود، این مخالفت "نه تنها به اختلاف روحیه محدود نمی‌شد، {بلکه به خاطر} محیط پرورشی متفاوت، نظام ارزشی دوگانه که یکی محصول مقاومت در برابر هجوم فرهنگی غرب و مدرنیزم بود و دیگری نتیجه‌ی انعطاف و پذیرش آن بود به این دوگانگی و اختلاف ابعاد گسترده‌تری می‌داد." (9) هر دو خانواده نیز به همین دلیل با این ازدواج موافق نبودند. خانواده‌ی پوران "می‌پنداشتند که محیط زندگی آنها با روحیه‌ی وی سازگار نخواهد بود و خانواده‌ی علی نیز بیشتر دوست می‌داشتند تا او همسری برگزیند که سنت‌های خانوادگی و موفقیت مذهبی آنها را خدشه‌دار نکند. آمدن عروسی بی‌حجاب و غیر سنتی" برای محمد تقی شریعتی چندان خوشایند نبود؛ (10) ولی سرانجام اصرار علی همه را تسلیم کرد و ازدواج صورت گرفت. این ازدواج به شدت مورد انتقاد متدینین قرار گرفت. این ازدواج "حادثه‌ی روز" شد و از این که "علی شریعتی با يك خانم هم‌کلاس خود ازدواج کرده که حجاب اسلامی ندارد، پدر و پسر مورد طعن و تکفیر محافل... شهر و فشار همه جانبه قرار" گرفتند. شریعتی خود از این که این بی‌حجابی همسرش "سخن روز و تنها مسئله‌ی این شهر شده" بود، سخت گله‌مند بود. (11) به هر حال گله‌ی شریعتی بی‌مورد بود و حق با مردم بود.

شریعتی در اواخر خرداد ماه 1338 موفق شد با بورس دولتی برای ادامه‌ی تحصیل به فرانسه برود. شریعتی تا سال 1343 در فرانسه بود و موفق شد دکترای تاریخ خود را از دانشگاه سوربن اخذ نماید. (12) شریعتی در این مدت با آثار نویسندگان و اساتیدی آشنا شد و سخت تحت تاثیر آنان قرار گرفت. او در همین مدت کتاب نیایش

لکسیس کارل را مطالعه کرد و تحت تأثیر آن قرار گرفت. وی این کتاب را که موضوعش آثار علمی دعا بر فیزیولوژی و روان و اعصاب و اخلاق بود، ترجمه کرد و به ایران فرستاد و پدرش با افزودن مقدمه‌ای آن را چاپ و منتشر کرد. (13)

وی در فرانسه با آثار فرانتس فانون نویسنده انقلابی الجزایر آشنا شد و سخت تحت تأثیر اندیشه‌های او قرار گرفت. مطالعه‌ی آثار برکسون و ژان پل سارتر، نیز در او بسیار مؤثر بود؛ ولی بیش از همه تحت تأثیر گروویچ، استاد جامعه‌شناسی، برک ولویی ماسینیون، استاد اسلام شناس دانشگاه سوربن قرار گرفت. شریعتی خود در این مورد می‌نویسد: "گروویچ نگاهی جامعه شناسانه به چشمان من بخشید و جهتی تازه و افقی وسیع در برابرم گشود و پورفسور برک مذهب را نشانم داد." (14)

دکتر شریعتی بیش از هر کس دیگر تحت تأثیر ماسینیون بود. شریعتی در سال 1344 کتاب "سلمان پاک" ماسینیون را به فارسی ترجمه کرد.

شریعتی در اروپا زشتی‌های فرهنگ غرب را بیشتر احساس کرد، او به همسرش نوشت: "اینجا شهر قشنگ، ولی وحشی و سرد و بی‌مزه است. بیشتر زنها در اینجا به صورت یک غاز درآمده‌اند، زیباتر از برزیت باردو و اما ارزان‌تر از یک قوطی سیگار. همه شهوت و همه رنگ و همه بی‌وفایی. . . و بی حقیقتی و بی‌چارگی. . . {که} نه تنها مرا سرگرم نمی‌توانند بکنند، بلکه بیشتر از زندگی در اینجا بیزارم می‌کنند." (15)

شریعتی پس از بازگشت به ایران در اداره‌ی فرهنگ استخدام شد و با سمت دبیری به کار مشغول شد. در سال 1345 موفق شد به عنوان استاد یار رشته‌ی تاریخ در دانشگاه مشهد استخدام شود. وی در سال 1347 به دعوت استاد مطهری به حسینیه‌ی ارشاد راه یافت. حسینیه‌ی ارشاد سرآغاز زندگی پر تحرک دکتر علی شریعتی گردید. دکتر با سخنرانی در حسینیه‌ی ارشاد و دانشگاه‌ها روز به روز معروف‌تر می‌شد. اوج فعالیت دکتر در سالهای 1350-1351 در حسینیه‌ی ارشاد بود.

ایمان شریعتی

بی شک شریعتی یک خدا‌باور بود. او قبل از آن که یک شریعت‌مدار باشد، یک عرفان‌گرا بود.

وی بعد از آن که تحت تعقیب ساواک قرار گرفت در نامه‌ای خصوصی به همسرش نوشت: "خدا را می‌بینم، حس می‌کنم به روشنی و صراحتی که حضور خودم را و گرمی و نور خورشید را و روشنی برق ناگهانی در ظلمت غلیظ و عام شب را و لرزش آتشین را. . . خود خدا را. . . دست‌هایش را بر روی شانه‌ام لمس می‌کنم." (16) شریعتی گاه چنان خدا را در وجودش حس می‌کرد که خود را در محضر او می‌دید. او در خاطرات دوران زندانش می‌نویسد:

"در آن غیبت محض حضوری بود. در آن بی‌کسی محض، احساس می‌کردم که چشمی مرا می‌نگرد، می‌پاید، دیده می‌شوم، حس می‌شوم، بودنی در خلوت من حضور دارد. کسی بی‌کسی مرا پر می‌کند. در آن فراموش خانه‌ی نیستی و مرگ و تاریکی و وحشت، یار تماشاجری دارم که یاد و وجود و حیاط روشنی را در رگ‌هایم تزریق می‌کند. حتی گاه سلامش می‌کنم، گاهی از او خجالت می‌کشم و گاهی از او چشم می‌زنم. مواظب اعمال و رفتار و افکار و حرکات خویشم و گاهی در آن قبر تنها، خودم را برایش لوس می‌کنم. از این که می‌بینم از من راضی است، از کارم خوشش آمده است، به خودم می‌بالم، کیف می‌کنم." (17)

شریعتی سرتاسر زندگی خود را مرهون الطاف خداوندی می‌دانست. معترف بود که "زندگی من سراسر

معجزه‌ی لطف خداوند است و گاه تکرار می‌کنم که اگر این کرامات را روزی بنویسم خواندنی خواهند شد.“ (18)

شریعتی حتی به نذر هم معتقد بود. او در خاطرات خود می‌گوید: “پوران يك گوسفندی را نذر کرده و کشت و در همان ضمن که گوشتش را داشتیم برای خانواده‌های فقیر قسمت می‌کردیم، دکترای پوران- که مفقود شده بود- رسید و پس از ناامیدی ناگهان غرق امید شدیم که باز هم از خداوند ممنونیم.“ (19)

شریعتی گاه سنت‌های دینی را چنان زیر سؤال می‌برد که معقول به نظر نمی‌رسد، خود به استخاره و تفال با قرآن معتقد باشد؛ اما هنگامی که تصمیم گرفت از آزارهای ساواک بگریزد و به دیار فرنگ برود، با قرآن استخاره کرد. دکتر شریعتی به همسرش توضیح می‌دهد که “بعد از اینکه نماز صبح را خواندم محتاج و مصر از او خواستم تا درباره‌ی این سفر با من حرف بزند؛ حرفش را هم زد و این آیه آمد: “الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجه عندالله و اولئک هم الفائزون“. . . من این استخاره را به فال نیک می‌گیرم.“ (20)

شریعتی به زیارت امام رضا هم می‌رفت. “بالای سر حضرت مؤدب“ می‌ایستاد و “در خود غرق“ می‌شد، “بی‌اختیار اشکش جاری“ می‌شد. گاه به زیارت اهل قبور می‌رفت و بر سر قبر مادرش “حمد و سوره‌ای می‌خواند.“ (21) او در سالهای 48 و 49 دو بار به حج مشرف شد و کتاب حج (مجموعه‌ای از چند سخنرانی) ارمغان این دو سفر او بود.

شریعتی به اهل بیت خصوصاً امام علی عشق می‌ورزید. او معتقد بود که “اومه‌ی شیعه را باید به عنوان نمونه‌های برتر و الگوهای جاودان و متعالی آزادی و برابری و جهاد و شهادت و عصمت“ به “نسل روشن فکر و مبارز این عصر که به مارکسیسم و اگزیستانسیالیسم رو کرده و از فیدل کاسترو و لنین و چه گوارا و ویتکنگ الهام گرفته“ معرفی کرد تا به “تشیع که مذهب امامت است بازگردند.“ (22)

شریعتی با همه‌ی ضعفها و قوتهايش و با همه‌ی کمالات و کاستیهایش يك مسلمان، مؤمن و يك شیعه متعصب بود. او خود مدعی است که “قضاوت جامعه با شیعی بودن و حتی شیعه شیفته و متعصب بودن من تغییر ناپذیر است.“ (23) و شاید خواست او از خداوند و نیایشش تأییدی براین مدعا باشد.

“ای خداوندا!

به علمای ما مسئولیت و به عوام ما علم و به مؤمنان روشنایی و به روشن فکran ما ایمان و به متعصبین ما فهم و به فهمیدگان ما تعصب ببخش.“ (24)

مبارزات شریعتی

شریعتی به دلیل بینش مذهبی و رسالت دینی‌اش نمی توانست نسبت به رژیم استبدادی شاه بی تفاوت باشد؛ به همین جهت از دوران جوانی در صدد پایگاهی برای مبارزه با رژیم بود.

شریعتی در اواخر دهه‌ی 1320 به جمعیت خداپرستان سوسیالیست که به رهبری محمد نخشب هدایت می شد، پیوست. بعد از کودتای 28 مرداد 1332 با نهضت مقاومت ملی همکاری کرد و در 1336/6/25 به همین علت بازداشت و به تهران اعزام شد و در تاریخ 1336/7/18 آزاد گردید. ساواک اتهام وی را “پخش اوراق مضره، تحریک مردم و ارتباط جنحه و جنایت بر ضد امنیت داخلی مملکت“ اعلام نمود. (25) دادستانی ارتش سرانجام برای وی

قرار منع تعقیب صادر نمود. (26)

شریعتی پس از رفتن به پاریس به جبهه‌ی ملی پیوست و با نشریات جبهه‌ی ملی خارج از کشور از قبیل "ایران آزاد، اندیشه جبهه‌ی در آمریکا و نامه‌ی پاریسی، همکاری صمیمانه داشت؛ اما به تدریج با پیش گرفتن سیاست صبر و انتظار از سوی رهبران جبهه و نیز فرمبسم غرب‌زدگی و لیبرالیسم سازش‌کار و انفعالی، انتقادات عملی از آنها شدت یافت و از آنها قطع امید کرد." (27) خود شریعتی علت ناامیدی خود را از جبهه چنین تشریح می‌کند: "من از این تشکیلات بی در و پیکر و مملو از آدم‌های رنگارنگ که غالباً صداقت و راستی به آن معنی که من در تمام دوستان همفکر خود دیده‌ام و می‌بینم در آن کم است، به ستوه آمده‌ام." (28)

با تأسیس نهضت آزادی در اردیبهشت 1340 شریعتی به آن پیوست و فعالیت خود را از سرگرفت.

شریعتی هنگام بازگشت به ایران در مرز بازرگان دستگیر شد. به گزارش ساواک وی "در تاریخ 1343/3/12 از طریق مرز بازرگان به ایران وارد و توسط مأمورین شهرستانی ماکو مورد سوء ظن واقع و لذا دستگیر و تحویل ساواک خوی می‌گردد. در بازرسی از وسایل مشارالیه به عمل آمده اوراق مضره‌ی مربوط به جبهه‌ی ملی و کتاب‌های کمونیستی (به شرح صورت‌جلسه‌ی پیوست) کشف گردیده." (29)

شریعتی به تهران اعزام و در زندان قزل‌قلعه بازداشت گردید. شریعتی توانست با تعریف و تمجید از اصول انقلاب سفید، (30) در 1343/4/27 بعد از 45 روز بازداشت از زندان آزاد شود. (31)

شریعتی پس از آزادی از زندان به بازسازی "کانون نشر حقایق اسلامی" پدرش پرداخت و با جمع‌آوری پول از دانشجویان و پزشکان تصمیم به تجدید ساختمان آن گرفت. (32)

طبق اسناد ساواک، شریعتی همچنان زیر نظر بوده و فعالیت‌های وی کنترل می‌شده است. ساواک خراسان در سال 1346 در پاسخ به اداره‌ی کل سوم ساواک مرکز فعالیت‌های شریعتی را چنین تشریح می‌کند: "در حال حاضر هم در سراسر خراسان فعالیت‌های علنی (از وی) دیده نمی‌شود. فعالیت‌های وی عبارت است از: "دوستی و رفاقت . . . با عده‌ای از افراد جبهه‌ی ملی" و شرکت در "جلسات ادبی بین او و دوستانش" که این "جلسات آنها بیشتر جنبه ادبی دارد و بحث‌های مختلف شعر و شاعری و شعر نو کهنه در میان آنها می‌شود. " در ضمن وی برای تکمیل ساختمان کانون همراه "کمیسیونی که از طرف پدرش برای خاتمه‌ی کار تعیین شده‌اند. . . درصد جمع‌آوری پول و یا دادن گزارش به تهران و در جریان گذاشتن پدرش می‌باشد." (33) به گزارش ساواک وی در این زمان به این نتیجه رسیده بود که مبارزات بعد از شهریور 1320 تا 1341 "شکست خورده" است و علت آن نیز "خامی مبارزه بوده است" و ناچار برای "هر مبارزه‌ای یک زیر بنای مستحکم لازم است و تاکنون در ایران چنین زیربنایی ساخته نشده است و در نتیجه در طول مبارزاتی که روی داده است، جز از دست دادن نیرو چیز دیگری عاید مبارزین ایران نشده است. " ساواک این عقیده را دلیل بر عقب نشینی دکتر از مبارزه ارزیابی می‌کند؛ (34) ولی این ارزیابی صحیح نبود. این اتهامی بود که مارکسیست‌ها به وی می‌زدند و دکتر بعد از آن چنین عقیده‌ای را به اثبات رساند.

ساواک برای آگاهی بیشتر از فعالیت‌های شریعتی وی را در مرداد ماه 1347 احضار و بازجویی نمود. شریعتی در این بازجویی برای ساواک خراسان 40 صفحه پاسخ نوشت. پاسخ شریعتی موجب طمع ساواک به وی شد و سرتیپ بهرامی، رئیس ساواک خراسان، که خواهان محدود کردن شریعتی بود به ثابتهی، رئیس اداره‌ی کل سوم ساواک، نوشت: "به طوری که مکرراً به استحضار رسیده، اگر وجود دکتر شریعتی برای عامل بیگانه و عناصر افراطی مفید است، برای ساواک و مملکت مفیدتر خواهد بود؛ مشروط بر اینکه خوب اداره شود. این شخص دانشمند است، روحانیون افراطی او را قبول ندارند و چپ‌ها روی این شخص حساب می‌کنند. ساواک خراسان معتقد است، محدودیت برای دکتر شریعتی موجب می‌شود که نسبت به دستگاه و مملکت بی‌اعتقاد گردد و

چون طرفداران زیادی دارد، نتیجه مطلوبی نخواهد داشت؛ ولی اگر با برنامه و طرحی منظم اداره شود با افکار نویی که دارد می‌تواند مؤثر واقع شود. " (35)

با این حال پیشنهاد ساواک خراسان مورد قبول واقع نشد و پیوسته مزاحمت‌هایی را برای دکتر به وجود آوردند. در این زمان آوازه‌ی دکتر در حال گسترش بود و از دانشگاه‌های مختلف برای سخنرانی دعوت می‌شد؛ ولی ساواک با بی‌نظمی خاصی از سخنرانی‌های وی ممانعت به عمل می‌آورد. (36)

طبق اسناد ساواک "بعد از ابلاغ این‌که تا دستور ثانوی در هیچ یک از مجامع نباید سخنرانی کند. . . دکتر (احسان) نراقی رئیس مؤسسه‌ی علوم اجتماعی دانشگاه تهران به وی خصوصی نامه داده است که هر موقع به تهران آمدی ترتیب ملاقات تو را با تیمسار مقدم خواهم داد. " (37) سرانجام در شهریور 1348 دکتر شریعتی ابتدا با حسین‌زاده (عطاریور) شکنجه‌گر معروف و پرویز ثابتی در تهران ملاقات می‌کند. سرتیپ بهرامی رئیس ساواک خراسان نحوه‌ی این ملاقات را از قول شریعتی چنین تشریح می‌کند: "در بدو ورود به تهران صلاح در این دیدم که به وسیله‌ی آقای یداله قرائی که از زمان تحصیلی با هم آشنا بودیم با ساواک تماس بگیرم و قرار شد قرائی از تیمسار مقدم برای شرفیابی وقت بگیرد. چند روز از طرف ایشان خبری نشد و بالاچار به دکتر نراقی مراجعه کردم. دکتر گفتند: تیمسار مقدم به شما کمال حسن نیت را دارند و من از جانب ایشان می‌گویم که شما مجاز هستید در مجالس سخنرانی‌ها شرکت کنید. " شریعتی اضافه می‌کند که برای اطمینان خاطر "بلاخره به اداره مراجعه و با آقای حسین‌زاده (عطاریور) اول ملاقات کردم. پس از چند دقیقه آقای ثابتی تشریف آوردند و حدود چهار ساعت بحث و تبادل نظر داشتیم و در خاتمه به من دستور داده شد که نظریات و برنامه و هدف‌های فعلی و آینده‌ی خود را بنویسم و تقدیم کنم؛ چون در مشهد کار داشتم نتوانستم اجرای دستور کنم و اکنون آنچه به نظر رسیده و جزء اعتقاد و ایمان من است، نوشته‌ام و تقدیم می‌کنم. " (38)

شریعتی ده صفحه از آرمان‌ها، برنامه‌ها و روش‌های خود را برای ساواک می‌نویسد. او در این دست‌نوشته بر ایمان مذهبی خود تأکید می‌کند، مبارزات خود علیه کمونیست را تشریح می‌کند و دشمنی خود را نسبت به روحانیون ابراز می‌دارد. او در ادامه، بیماری نسل جوان را در سه اصل خلاصه می‌کند:

1 - دل‌باختگی تسلیم‌وار و بنده‌وار نسبت به غرب؛

2 - از خود بیگانگی و اعتقاد به عجز و بی‌لیاقتی خویش؛

3 - ناآگاهی نسبت به سرمایه‌ها، لیاقت‌ها و امکانات معنوی خود.

شریعتی نجات این نسل را آشنا کردن آنها با ثروت‌های نژادی و ملی و سرچشمه‌های زاینده و غنی فرهنگ خویش " و زودودن اسلام از " موهومات و خرافات و کهنگی منحنط" اعلام می‌دارد.

شریعتی در پایان دست‌نوشته‌ی خود اضافه می‌کند: "ثابت خواهم کرد و ثابت خواهد شد که مبارزه با آخوندزدگی و غرب‌زدگی، همه‌ی کوشش علمی من و سر موفقیت‌های اجتماعی من است. " (39)

پس از این ملاقات، ساواک تهران نیز به شریعتی امیوار می‌شود و مدیر کل اداره‌ی سوم، سرتیپ مقدم، نیز به ساواک خراسان می‌نویسد: "ضمن مراقبت از اعمال و رفتار مشارالیه و همچنین چگونگی مفاد سخنرانی وی به وسیله‌ی منابع و عوامل دیگر همچنان با شخص مذکور تماس حاصل و ترتیبی اتخاذ گردد که در متن سخنرانی‌های یاد شده نیز مطالب مفیدی در زمینه اصلاحات جاری کشور منظور و با در نظر گرفتن وضع این شخص در حال حاضر، آمادگی وی در جهت مطرح نمودن افکار خود در زمینه‌ی مذهب و غیره با نظر موافق دولت، نامبرده به نحو مقتضی در موارد فوق راهنمایی و بهره‌برداری لازم را از وجود شخص مذکور به عمل آورند. " (40)

نتیجه‌ی برخورد شریعتی، آزاد اعلام شدن "سخنرانی مشارالیه در حسینیه‌ی ارشاد" در 1348/8/18، بود. (41) بار دیگر سخنرانی‌های شریعتی در حسینیه‌ی ارشاد و دانشگاه‌ها آغاز شد و در حقیقت ساواک با وقفه‌ای که در سخنرانی‌های شریعتی ایجاد کرد، ولع مردم را نسبت به سخنرانی‌های وی بیشتر کرد.

هنوز بیش از دو ماه از سخنرانی‌های شریعتی نگذشته بود که منبع ساواک اعلام کرد: "از گفته‌هایش در لبافه پیداست موافق تغییر رژیم فعلی می‌باشد. . . پس فرد خطرناکی است،" (42) اما رهبر عملیات حسین‌زاده (عطارپور) که گرایش نسل روشن‌فکر به مذهب را احساس کرده بود، اظهار نظر کرد که "جلوگیری از سخنرانی‌های شریعتی دردی را دوا نخواهد کرد. حتی اگر او علناً تبلیغ کمونیستی کند. . . راه حل منطقی و مستدل بایستی با تربیت و اعزام گروهی وارد به دایره‌ی وسیع روشن‌فکری و روشن‌بینی باشند برای ارشاد و ترویج آن به راه‌های صحیح و رهبری آنها به راه‌های صواب منطقی در حد متعادل." (43)

در واقع ساواک نیز ابتکار عمل خود را نسبت به شریعتی از دست داده بود. شریعتی نیز با هوشمندی از حمله‌ی صریح به رژیم پرهیز می‌کرد. ساواک نوشت: در این مورد "سخنرانی ایشان مطلب سیاسی ندارد، ولی در معنا و باطن خیلی معنادار و نیش‌دار است. دیده شده که بعد از سخنرانی وی یک بدبینی عجیبی در روحیه‌ی دانشجویان نسبت به مصالح مملکتی ایجاد شده که نهایت ندارد." (44)

سال‌های 50 و 51 اوج فعالیت شریعتی در ارشاد و استقبال از سخنرانی‌های وی می‌باشد؛ اما سیاست ساواک همچنان ممانعت با دکتر شریعتی بود. شریعتی در 1351/1/19 به ساواک احضار شد و "مفصلاً و به نحوی مبسوط با وی مصاحبه و مذاکره به عمل آمد. " مسئول ملاقات شریعتی در ذیل گزارش خود چنین اظهار نظر کرد: "نامبرده فردی است در اعتقادات علمی و یافته‌های اجتماعی خویش راسخ و شاید توجه به جنبه‌های مزبور و ایجاد تفوق علمی و معنوی و اعمال رهبری صحیح تدریجی تنها راهی می‌باشد که بتوان به وسیله‌ی آن بر مافی‌الضمیر او تسلط یافت. . . چنانچه تحت رهبری دقیق و مستمر قرار گرفته و از راه بحث بر روح او تسلطی به وجود آید، احتمالاً می‌توان از وجود او به نحو کاملاً غیرمستقیم در راه تنویر ذهنی دانشجویان استفاده نمود." (45) چنانچه از نظریه مامور ساواک به دست می‌آید وی این بار با احتیاط بیشتری راجع به امیدواری ساواک نسبت به شریعتی اظهار نظر می‌کند.

ساواک مجدداً در 1351/4/5 با وی ملاقات کرد و "مشارالیه اظهار داشت علیه مارکسیسم و ماتریالیسم در مواقع سخنرانی خود بیاناتی می‌کند. " همچنین از وی خواسته شد "مطالبی که علیه مارکسیسم یا ماتریالیسم بیان کرده‌اند و خواهند کرد بنویسند و ارائه دهند. " ده روز بعد قرار بود که مطالب تحویل ساواک گردد؛ ولی دکتر در وقت موعود مراجعه نکرد (46) و مجدداً در 51/5/7 به ساواک احضار شد. طبق گزارش ساواک "روز شنبه 51/5/7 با ایشان ملاقات به عمل آمد و ضمن تسلیم مدارکی توسط ایشان، قرار شد هفته‌ای دو سه بار تماس تلفنی برقرار باشد. " (47) این تصمیم نشان می‌دهد که ساواک نسبت به شریعتی حساس‌تر می‌شود.

سرانجام ساواک در آبان ماه 1351 به این نتیجه رسید که "نامبرده از عناصر افراطی مذهبی و مخالف دولت می‌باشد که از چندی پیش با ورود به حسینیه‌ی ارشاد و جمع‌آوری جوانان و بهره‌گیری از تأثیر پذیری آنها، در سخنرانی‌های خود به طور تلویحی جوانان را به مخالفت با اوضاع سیاسی و اجتماعی موجود تشویق و تحریک نموده است. " ارتشید نصیری به رئیس شهربانی اعلام کرد تا "از سخنرانی نامبرده در حسینیه‌ی مذکور و سایر محافل و مجالس مذهبی ممانعت" به عمل آورند. (48)

نصیری سه ماه بعد (51/11/4) در دستور دیگری به شهربانی کل کشور اعلام کرد: "کتب تألیف شده به وسیله‌ی دکتر علی شریعتی مزینانی، حاوی مطالب تحریک‌آمیز و انقلابی می‌باشد و شخص یاد شده سعی نموده در این کتب از تعصبات مذهبی خواننده سوء استفاده نموده و با جمله‌پردازی و استنتاجات غیرمنطقی او را به انقلاب

تحريك و تحريص نمايد. . . خواهشمند است دستور فرماييد با توجه به اهميت و حساسيت موضوع نسبت به جمع‌آوری كليهي كتب و نشریات تأليف شده به‌وسيلهی دكتور علی شریعتی، اقدام و نتایج حاصله را به این سازمان اعلام نمایند. " (49)

ساواک که انتظار داشت شریعتی با تبلیغ علیه مارکسیسم و روحانیت، افکار دانشجویان را به سوی رژیم جلب نماید، ناگهان متوجه شد که از قضا سرکنجبین صفرا فزود.

پس از اوج‌گیری مبارزه‌ی مسلحانه و دستگیری تعدادی از جوانان مسلمان معتقد به مشی مسلحانه، آنها اعتراف کردند که تحت تأثیر افکار حسینی‌ی ارشاد قرار گرفته‌اند. شاه دستور داد تا گردانندگان حسینی‌ی ارشاد دستگیر شوند. پر واضح بود که منظور از حسینی‌ی ارشاد دكتور علی شریعتی بود؛ لذا وی را در 1352/7/5 به " اتهام نوشتن مطالب تحريك‌آمیز و ایراد سخنانی‌های خلاف مصالح کشور" دستگیر و به کمیته‌ی ضد خراب‌کاری تحویل دادند. (50)

شریعتی مجدداً در بازجویی‌های خود به تکرار پاسخ‌های گذشته پرداخت و هدف خود را مبارزه با روحانیون، نفی مارکسیسم، مبارزه با خودباختگی و غرب‌زدگی و ارتجاع مذهبی اعلام کرد؛ اما ساواک از سخنان وی قانع نشد و وی را وادار کرد برای اثبات ادعای خود کتابی را در زندان علیه مارکسیسم تألیف نماید. طبق گزارش ساواک علی شریعتی پس از زندانی شدن به تدریج متوجه شد که چگونه از آثارش سوءاستفاده و سوءبرداشت شده است؛ لذا پس از مذاکرات مفصلی که با او صورت گرفت، سرانجام کتابی تحت عنوان "انسان، اسلام و مکتب‌های مغرب زمین" نوشته که طی آن شدیداً مارکسیسم و مارکسیسم اسلامی را مورد تخطئه قرار داده و در این کتاب به طور جامع و مستدل تمامی جنبه‌های تشابه احتمالی مارکسیسم و اسلام را رد و تضاد کامل آن را به اثبات رسانیده است. " ساواک ابتدا تصمیم گرفت دوهزار نسخه از این کتاب را به صورت "پلی‌کپی و به طرق مقتضی توزیع و در تجدید چاپ با تیراژ وسیعی پخش گردد. " (51)

ساواک که از این موفقیت خود به وجد آمده بود، تألیف کتاب را به " شرف عرض مبارک شاهانه" اطلاع داد و شاه" موافقت فرمودند کتاب زودتر چاپ شود و بهتر است قبلاً به عنوان پاورقی روزنامه‌ها به مرور منتشر شود. " (52) با این که شاه دستور چاپ این کتاب را صادر کرده بود، با يك تأخیر دوساله اولین شماره‌ی این نوشته تحت عنوان اسلام ضد مارکسیسم در 1354/11/26 در کیهان به چاپ رسید. چاپ مقالات شریعتی در کیهان واکنش‌های مختلفی را برانگیخت. به گزارش ساواک شریعتی که در هنگام چاپ مقالات در کیهان در مزینان به سر می‌برده طی پیامی که برای همسرش فرستاده پس از احوال‌پرسی از همسرش پرسیده است عکس‌العمل مقاله‌های نوشته شده در روزنامه‌ی کیهان چیست؟ همسرش می‌گوید مرتباً مردم درباره‌ی آن به من اشاره می‌کنند که این مقالات را خود آقای شریعتی نوشته‌اند یا خیر؟ دكتور شریعتی می‌گوید شما و احسان هیچ گونه اظهار نظری در این مورد نکنید و اگر کسی سؤالی نمود، اظهار بی‌اطلاعی نمایيد. " (53)

از هواداران شریعتی هیچ‌کس نمی‌خواست باور کند که وی این مقالات را در زندان برای ساواک نوشته است. عده‌ای آن را به کلی منکر می‌شدند و نسبت تألیف آن را به شریعتی نفی می‌کردند. (54) اتحادیه‌ی انجمن‌های اسلامی دانشجویان اروپا با صدور اطلاعیه‌ای چاپ و" انتشار این نوشته‌ها را حيله‌ای از طرف رژیم ایران برای ایجاد دودستگی و لکه‌دار کردن چهره‌های درخشان اسلام" قلمداد کرد. (55) عده‌ای نیز چاپ این مقالات را "بدون اجازه نامبرده" توجیه می‌کردند. (56) اعلامیه‌ای نیز با امضای حوزه علمیه قم صادر شد که در آن ادعا شده بود که این مقالات "سلسله درس‌هایی بوده است برای جمعی از دانشجویان در دانشگاه مشهد و گروهی از دانشجویان اصفهان. آنان این درس‌ها را جمع‌آوری و برای تفسیر آماده کرده بودند که دستگیر شدند و این مجموعه هم همراه آنان به چنگ مأموران ساواک می‌افتد و با کمال وقاحت بدون کسب اجازه از استاد محترم که هرگز به چنین ذلتی تن نخواهد داد، با عنوان سلسله مقالات در روزنامه‌ی کیهان درج می‌کنند. " (57)

در واقع همه حق داشتند که در آن شرایط مقالات شریعتی در کیهان را باناباوری و تردید نگاه کنند؛ زیرا آن‌گاه که رژیم تلاش بسیاری کرد که از آیت الله خوانساری فتوایی علیه مارکسیسم اسلامی بگیرد، آیت الله محافظه کار زیر بار چنین درخواستی نرفت، ولی دکتر علی شریعتی اعلام کرده بود: "اگر مانند عین‌القضات مرا شمع آجین کنند، داغ يك آه کشیدن را بر دل آنان خواهم گذارد." این عمل در آن شرایط نه يك آه؛ بلکه لب‌خندی به رژیم بود.

شریعتی همچنان در زندان رژیم شاه به سر می‌برد که شاه در ردي ماه 1353 برای تفریحات زمستانی به اروپا رفت. "شعبه‌ی سازمان بین‌المللی عفو زندانیان سیاسی در اطریش که از طرف زندانیان سیاسی فعالیت می‌کند، از شاه خواست که چند تن از زندانیان سیاسی ایران از جمله يك پروفیسور سوسیالیست ایرانی به نام علی شریعتی را آزاد کند." (58)

به نظر می‌رسد که شاه پس از بازگشت به ایران موضوع را پیگیری می‌نماید. ساواک در تاریخ 53/12/22 گزارشی از سوابق دکتر را تهیه می‌نماید که در پایان آن چنین نظر داده شده است:

"با عرض اینکه شریعتی طی مدت بازداشت متوجه شده که از آثار او سوءاستفاده به عمل آمده و از این موضوع به شدت نادم و آمادگی کامل یافته که به جبران گذشته به انتشار آثار ملی و میهنی بپردازد، مستدعی است در صورت تصویب، اجازه فرمایید از زندان آزاد و تحت کنترل مدام به نشر مسائل ملی و میهنی اقدام نماید." (59)

این گزارش به اطلاع شاه می‌رسد و شاه دستور آزادی شریعتی را صادر می‌کند. رئیس ستاد مشترک ارتش دستور شاه را به این صورت به ساواک اعلام کرد: "طی گزارش شرف‌عرضی وضعیت این شخص به عرض رسید و اوامر مبارک شاهانه صادر شد که روز اول فروردین آزاد شود." (60)

سرانجام شریعتی در روز 1353/12/29 بعد از هجده ماه بازداشت، آزاد گردید؛ اما ساواک به امیدی واهی در پی تسلیم شریعتی برای مصاحبه‌ی تلویزیونی بود. فشارهای ساواک و معطلی دکتر موجب شد که وی تصمیم بگیرد از ایران مهاجرت کند. مقصد وی آمریکا بود؛ اما دست تقدیر وی را به لندن کشاند. وی در 1356/2/26 از تهران به مقصد بلژیک پرواز کرد. دو سه روز در بروکسل ماند و از آنجا به لندن پرواز کرد. او از لندن خبر سلامتی خود را به خانواده‌اش اعلام کرد و قرار شد خانواده نیز به وی بپیوندند. روز 28 خرداد همسر شریعتی با دخترانش به فرودگاه رفتند؛ ولی پلیس مانع مسافرت همسر دکتر شد و دو دختر شریعتی به لندن پرواز کردند. شریعتی با دنیایی از غم از آنان در فرودگاه لندن استقبال کرد و آنان را به منزلی که شب قبل از يك پاکستانی الاصل اجاره کرده بود، برد و مستقر شدند. آن شب دکتر حالت روحانی خاصی داشته است. به گزارش آقای علی فکوهی میزبان دکتر در لندن، آن شب "دکتر را دیدم که با حالتی بسیار عرفانی به نماز ایستاده است. . . بسیار از آن خلصه‌ی سکرآور تأثیر پذیرفتم." (61) آن شب دکتر تا ساعت 11 با بچه‌ها و خانواده‌ی فکوهی دور هم بودند. "دکتر ساکت و غمگین و گرفته بود و حرفی نمی‌زد." در نیمه‌های شب مهمان به خانه و دختران به طبقه‌ی دوم و دکتر به طبقه‌ی اول می‌رود. صبح فردا علی فکوهی به منزل دکتر می‌آید و می‌بیند که "دکتر در آستانه‌ی در ورودی به پشت افتاده و بینی‌اش به نحوی غیرعادی سیاه شده و باد کرده است." نبض دکتر را می‌گیرد، اما نبض از کار افتاده بود. بلافاصله از بیمارستان سوت همپتون آمبولانس می‌طلبند، دکتر اورژانس نیز تأیید می‌کند که "دکتر در گذشته است." (62) دولت ایران تصمیم گرفت جنازه‌ی مرحوم شریعتی را به ایران منتقل کند؛ ولی خانواده‌ی وی جهت جلوگیری از سوءاستفاده دولت، تصمیم گرفتند جنازه را در زینبیه‌ی شام دفن کنند. جنازه به سوریه منتقل و با کمک امام موسی صدر در زینبیه به خاک سپرده شد.

خبر نابه‌هنگام شریعتی در ایران موجب برانگیخته شدن احساسات نیروهای مذهبی گردید. مردم رژیم را متهم کردند که وی در اثر توطئه‌ی ساواک به شهادت رسیده است. پس از پخش خبر نیز در بسیاری از مساجد شهرهای بزرگ با همت روحانیون، دانشگاهیان و بازاریان مجالس ختمی برگزار شد که معمولاً منجر به درگیری و زد و خورد با پلیس گردید. به گزارش مهندس طاهری "با فوت مشکوک شریعتی در خرداد 56 تظاهراتی در بعضی

از نقاط ایران از جمله شیراز صورت گرفت. یکی از اقدامات شایسته‌ی نیروهای مذهبی گرفتن ختم برای شریعتی و استفاده از این فرصت بود که نام امام خمینی برده شود. این جلسات در پایان " با شعار درود بر خمینی" به درگیری با پلیس منجر گردید. " (63)

شریعتی و روحانیت

شریعتی یکی از منتقدین سرسخت روحانیت بود. گرچه نحوه‌ی انتقاد او در اواخر عمر تعدیل شده بود، ولی همچنان نوعی بدبینی مفرط در سخنان او دیده می‌شود. انتقادات شریعتی از روحانیت گاه به کینه‌توزی و گزندگی می‌رسید که از حدود منطقی و استدلال خارج می‌شد. انتقاد وی از عالمان دوره‌ی صفوی چنان غیرمنطقی، متعارض و توهین‌آمیز بود که روحانیون هوادار وی را نیز خلع سلاح می‌کرد. به گفته‌ی وی " پس از صفویه همه چیز جابه جا شد؛ خلیفه‌ی سنی، شیعه شد و فقیه شیعه، سنی! پس از هزار سال قهر، با قدرت آشتی کرد و کنار تخت سلطان آستین کشید و به خدمت ایستاد. . . پس از هزار سال تلاش و جهاد و شکنجه و شهادت در راه امامت معصوم و عدالت مظلوم، فقیه شیعه به سلطنت شاه عباس و شاه سلطان حسین رضاداد. " (64) وی سلسله جنبان چنین روحانیت درباری را علامه مجلسی می‌داند و او را " امام اول تشیع صفوی" معرفی می‌کند. (65) او در ترسیم انحراف شیعه می‌نویسد: " در سنت، متوکل مظهر امامت رسول شد و سفیان ثوری مظهر رسالتش. در شیعه، شاه سلطان حسین مظهر ذوالفقار علی شد و ملا محمدتقی مجلسی مظهر علمش. " (66)

گرچه شریعتی در این مطالب بیشتر به لفاظی‌های شاعرانه می‌پرداخت و کلامش فاقد استدلال و منطق بود، اما حرف‌هایش قابل تحمل بود؛ ولی شریعتی به این شعارها اکتفا نکرد و انتقاد را به حد گستاخی رساند و نوشت: " من گاندى آتش‌پرست را بیشتر لایق شیعه بودن می‌دانم تا آیت الله بهبهانی و بدتر از او علامه مجلسی را و چه می‌گویم؟ مجلسی سنی است و امام احمد حنبل. . . از او شیعه‌تر است. گورویج یهودی ماتریالیست کمونیست از مرجع عالی‌قدر تقلید شیعه حضرت آیت الله العظمی میلانی. . . به تشیع نزدیک‌تر است. " (67) علت این طرز فکر این بود که شریعتی شیعه را تنها از عینک مبارزه و رویارویی با حاکمیت می‌دید و می‌پنداشت این مبارزه با هر کسی، با هر وسیله و در هر زمان تداوم خواهد یافت.

اما نکته‌ی عجیب اینجا بود که شریعتی روحانیون منتسب به خود را که از همین سنخ بودند، مورد تقدیس قرار می‌داد. پدرش محمدتقی شریعتی مردی دانشمند؛ اما به شدت محافظه‌کار بود. او هیچ‌گاه علیه حاکمیت قیام نکرد و دستگیری‌های او هم نه به خاطر مبارزاتش، بلکه به خاطر دوستان یا فرزندش بود. با این حال شریعتی به شدت از او تجلیل می‌کند و او را خارق‌العاده و اعجازی می‌داند که " از همین مدرسه‌های آخوندریز" بیرون آمده، چنانچه ابراهیم از آذر بت تراش و محمد از خاندان بت خانه‌دار. " (68)

عجیب این است که جد شریعتی ملاقربانعلی نیز در مزینان از هم‌نشینیان نایب‌التولیه بود و این کمتر از هم‌نشینی علامه مجلسی با سلطان حسین نبود. پدر بزرگ شریعتی نیز ملایی بود در مزینان مانند سایر ملایان مورد نقد شریعتی؛ اما وی در باره‌ی آنان با تجلیل چنین یاد می‌کند:

" پدرم و جد پدرم همه از عالمان بزرگ دین بودند. جد پدرم، آخوند بزرگ از شاگردان برجسته‌ی مرحوم ملا هادی سبزواری ملقب به اسرار، آخرین فیلسوف بزرگ. . . مرحوم آخوند بزرگ پس از آن‌که مقام بلندی در حکمت و فلسفه و فقه و اصول اسلامی به دست آورد. . . در آغاز ریاست روحانی و کمال علمی، شهر را و زعامت خلق را همه کنار می‌گذاشت و به مزینان دهی در حومه‌ی سبزواری آمد تا عمر را به تقوا و تفکر و گوشه‌نشینی بگذراند و چنین کرد و مردم ده. . . به درجه‌ی معنویت و پاکدامنی او چنان ایمان داشتند که صدها خوارق عادت و کرامت

به او منسوب کردند. . . جد من مرحوم شیخ محمود که از مشهد به درجه‌ی اجتهاد رسید جانشین پدر شد و حوزه‌ی علمی و ریاست روحانی آن بلوک در دست وی بود." (69)

انتقادات شریعتی از روحانیت گاه از شأن يك منتقد فراتر می‌رفت و او را به يك دشمن کینه‌توز تبدیل می‌کرد. این موضوع از مسایل قابل بررسی تاریخ انقلاب اسلامی است که بررسی مستقلی را می‌طلبد؛ ولی اشاره به آن خالی از حسن نیست.

به نظر می‌رسد دشمنی شریعتی با روحانیت قبل از آنکه ناشی از حس مسئولیت و یا تحلیل وی از واقعیات باشد، بیشتر جنبه‌های شخصی داشته است. پدرش به خاطر بیرون رفتن از لباس روحانیت هیچ‌گاه به صورت جدی مقبول روحانیت و جامعه نیفتاد و شاید این حساسیتی را در شریعتی به وجود آورده باشد. در نوشته‌های شریعتی رگه‌هایی از این اختلاف به چشم می‌خورد. وی دوران بعد از سقوط رضاشاه را به یاد می‌آورد که "آخوندها پدرم را که صدای تجددخواهی و نوگرایی دینی و مبارزه با سنن و عادات مذهبی در داده بود، از خود نمی‌دانستند." (70) او به تنهایی "در خانه‌ی دانش‌آموزان" به آموزش پرداخته بود در حالی که "روحانیون دارای اسکورت‌های مشابهی از هیئت‌های سینه‌زنی و اقسام آن" بودند. (71)

آگاهان معتقدند که اختلاف آیت‌الله میلانی با محمدتقی شریعتی نیز در بدبینی شریعتی نسبت به روحانیت بی‌تأثیر نبوده است. محمدتقی شریعتی در بدو ورود آیت‌الله میلانی به مشهد، یکی از حواریون آیت‌الله شد؛ تا جایی که محمدتقی شریعتی در منزل آیت‌الله میلانی برای طلاب تفسیر درس می‌داد و خود آیت‌الله نیز به احترام استاد که گاهی در درس شرکت می‌کرد؛ اما دیری نپایید که این اتحاد به اختلاف کشیده شد و استاد مطرود گشت. شاید نامه‌ی دکتر علی شریعتی به آیت‌الله میلانی اشاره‌ای به همین ماجرا باشد.

وی در نامه‌ای خطاب به آیت‌الله می‌نویسد:

"گمان نمی‌کنم ارادت من، پدرم و همه‌ی کسانی که چون ما می‌اندیشند، نیاز به یادآوری باشد؛ زیرا از آن چند صباحی نگذشته است. ما. . . و جوانان سخت باور و دیر اعتقاد نیز تا چه اندازه مقدم شما را گرامی داشتیم و مقام شما را ارجمند. . . شك نیست که شما از این که گروهی چون ما که فقط ایمان و اخلاص داشتیم تا نثار حضرتتان کنیم - از دست رفته باشند، تأسفی ندارید. . . شاید شما شاد هم باشید که مرا که قریب بیست سال با ارادت و اخلاص نسبت به شما بزرگ شده‌ام و در اروپا و ایران، در دانشگاه و بازار با شور و اخلاص و افتخار مبلغ شخصیت علمی و اجتماعی شما بودم، در سلك ارادت‌مند نمی‌بینید." (72)

این نامه نشان‌گر این است که شریعتی در ابتدا رابطه‌ای صمیمانه با آیت‌الله میلانی داشته؛ اما به هر دلیل این رابطه قطع و صمیمیت به اختلاف تبدیل شده است.

شریعتی در بازجویی‌های خود بر این نکته تأکید می‌کند که با ورود آیت‌الله میلانی به مشهد "امید بسیار یافته" که "بتواند منشأ تحول عمیقی در حوزه‌ی علمیه‌ی قدیم و همچنین روشنی روحی و بینش مذهبی در میان توده‌ی عوام مذهبی قرار گیرد." (73) ولی علت یأس و سرخوردگی خود را تشریح نمی‌کند. به هر حال آگاهان معتقدند که اختلاف بین آیت‌الله میلانی با محمدتقی شریعتی نقش فراوانی در بدبینی شریعتی به روحانیت داشته است.

مطالعات شریعتی در غرب نیز بر این بدبینی افزود. دوران رنسانس و دوران انقلاب‌های اروپایی نتیجه‌ی مبارزه‌ی روشن‌فکران با روحانیت کلیسا و ایجاد اصلاحات دینی بود. شریعتی نیز به این نتیجه رسید که برای اصلاح دینی با روحانیون نیز باید مبارزه کرد. به گفته‌ی شریعتی "ملایان"، "نگهبان" خرافات مذهبی بودند و وظیفه‌ی يك روشن‌فکر و "مذهبی متجدد" "پاك کردن افکار مذهبی از خرافات و انحرافات است." (74)

شریعتی یکی از وظایف خود را به عنوان يك روشن فکر دینی " مبارزه با آخوند زدگی " می دانست. (75) شریعتی معتقد بود برای ایجاد " يك جریان فکری سالم و مترقی متناسب با نیاز ایران " باید " با آخوندیسم که اسلام مرتجعانه‌ی عصر فنودالی را نگه داشته و هم نسل جوان را که در فرار از این مذهب ارتجاعی به این افکار تخریبی می افتد، مبارزه‌ی فکری " کرد. (76)

شریعتی روحانیت شیعه را بعد از عصر صفوی یکی از اضلاع مثلث زر و زور و تزویر می دانست. شریعتی حتی چنین رابطه‌ای را تا زمان خودش و حتی به مرجعیت شیعه سرایت می داد. او چنین می نویسد:

" روستا مثل همه‌ی جامعه‌های بزرگ بشری يك بافت سه‌گانه ژاندارم - آخوند - خان، داشت که این سه نفر حکومت می کردند. . . آن وقت پسر همین آدم (آخوند) می آمد و با همین روحیه و با همین رابطه درس می خواند، بعد می شد ثقة الاسلام، حجت الاسلام، آیت الله و بعد می شد آیت الله العظمی؛ شخصیتش بالا می رفت اما همان رابطه‌ای را که بابایش به عنوان ملای ده با خان داشت، همان رابطه را با مملکت و با خان مملکت دارد. " (77)

شریعتی دامنه اعتراضاتش به روحانیت را چنان گسترش داد که گرایش جهانی به اسلام را نشانه‌ی بی نیازی به روحانیت دانست. او می گفت: " من از وقتی امیدوار شدم که اسلام به جایی رسیده که از انحصار روحانیت خارج شده است. ببینید الآن درست است که هنوز قدرت اساسی و زیاد باز دست روحانیت رسمی است، دست همین مراجع است، ولی اسلام از درون نسل‌های غیررسمی و فداکار و فداییان، واقعاً عاشقانی پیدا کرده که. . . الان می بینیم که چهره‌ی اسلام را در سطح جهانی عوض کرده‌اند و با مرگ روحانیت رسمی ما، اسلام خوشبختانه نخواهد مرد. " (78)

با همه‌ی مواضع سرسخت شریعتی، هنوز بعضی از روحانیون درصدد مذاکره و اصلاح مواضع شریعتی بودند. آیت الله بهشتی با دکتر ملاقات کرد و به او گفت: " برادر عزیز می بینی چقدر سازنده و پراثری دریغمان می آید که میدان این سازندگی با این هیاهوها و جریان‌ها محدود بشود. فکری باید کرد. گفت: موضوع چیست؟ گفتم: مسئله این است که در بعضی سخنرانی‌ها و نوشته‌ها چیزهایی هست که به هیچ عنوان قابل دفاع و توجیه نیست. مخالفان همین‌ها را دست می گیرند و می تازند. حالا، ما در شرایطی هستیم که اگر بشود زمینه‌ی این دست گرفتن و تاختن را از بین ببریم. " (79) حتی روحانیونی مانند فلسفی که بارها شریعتی با نام به او حمله کرده بود، خواستار حل مسالمت آمیز با شریعتی بودند. به گزارش ساواک نظر " روحانیون طراز اول از جمله شیخ محمدتقی فلسفی این است که این موضوع از طریق مسالمت آمیز بین روحانیون و گردانندگان حسینه‌ی ارشاد حل شود و به روحانیون توصیه می کند که حتی الامکان سعی کنند علناً با حسینه مخالفت نکنند؛ زیرا ممکن است دولت از این موفقیت استفاده کرده، طرفین شما هم را به نحو غیرمستقیم به جان یکدیگر بیندازد و از این اختلاف و دوئیت به نفع خود بهره‌برداری کند و این کار به هیچ وجه مصلحت نیست. " (80)

یکی از این پادرمیانی‌ها که بسیار مؤثر واقع شد، جلسه‌ای بود که به ابتکار خانم کاتوزیان، یکی از سخنرانان حسینه‌ی ارشاد، با حضور شریعتی و نمایندگان روحانیت برگزار شد. به روایت خود دکتر " دو نفر از آقایان علما، یکی آقای شهرستانی نجفی و دیگری آقای حاج شیخ عباسعلی اسلامی حضور داشتند و به تفضیل صحبت شد و قرار شد من به اتهاماتی که برخی مبلغین زده‌اند از نظر فکر اسلامی من. . . یکایک جواب بدهم و جوابی ملایم که آقایان را قانع کند. براساس آن میزگردی در حسینه برگزار شد و من در آنجا به سؤالات و اعتراضات به همراهی آقای بلاغی و شبستری جواب دادم که جواب‌ها طی جزوه‌ای به نام " پاسخ به سؤالات " منتشر شد. " (81)

شریعتی تلاش کرد در این میزگرد همه‌ی اتهامات و توهین‌های خودش را علیه روحانیت توجیه کند. شریعتی ابتدا گفت: ما در اسلام روحانی نداریم، بلکه " عالم اسلامی " داریم و عالم اسلامی کسی است که قرآن شناس،

پیغمبر شناس، سنت شناس و متخصص در فلسفه یا تاریخ یا علم‌الحديث یا رجال یا اصول فقه و غیره باشد. انتقاد من از روحانیون بوده است نه عالمان اسلامی و ادعا می‌کنم هیچ کس " به اندازه‌ی من افتخار دفاع جدی و مؤثر علمی و فکری از این جامعه‌ی گران‌قدر که امید بزرگ و سرمایه‌ی عزیز ما است نداشته است. " البته آشکار است که این پاسخ شریعتی توجیه است؛ چه این که کسی با شریعتی بر سر لفظ و واژه بحث نداشت. مسئله این بود که شریعتی مصادیق روحانیت یعنی؛ علامه مجلسی، آیت‌الله میلانی و مراجع و ملای روستا و . . . را مورد حمله قرار می‌داد.

شریعتی در این میزگرد نمونه‌هایی را در اثبات ادعای خودش آورد که شدیداً از عالمان دین حمایت کرده است:

1 - در " اسلام شناسی " گفته‌ام: طبقه‌ی روحانیت شیعه يك ضرورت تاریخی بوده است؛ زیرا با فاصله گرفتن مردم از صدر اسلام و پیچیده شدن معارف و توسعه‌ی فقه " وجود کسانی که عمر را يك سره به کار شناخت و تحقیق در اسلام مشغول باشند، ضرورت یافت تا دیگران. . . عقاید و احکام مذهب خویش را از این متخصصان فراگیرند و این يك ضرورت اجتماعی و علمی است. "

2 - در کتاب " انتظار " گفته‌ام: طلاب " این مجاهدان پاك باز راه علم و ایمان که با پولی که از مخارج يك مرغ آمریکایی کمتر است، جوانی را فدای آموزش علم دین می‌کنند و در زمانی که هر دانشجویی، رشته‌ی تحصیلی‌اش را بر اساس درآمد آینده‌اش انتخاب می‌کند، وی رشته‌ای را برگزیده است که دوران طلبگی‌اش این چنین به زهدباور نکردنی می‌گذراند. . . "

3 - در همین حسینیه‌ی ارشاد خطاب به دانشجویان گفته‌ام: " من برای آینده‌ی این نهضت فکری، برای بیداری مردم و احیای روحی حقیقی اسلام. . . به طلاب بیشتر از شما امید بسته‌ام. عمر روشن‌فکری شما کوتاه است. . . اما این طلبه است که عمر مسئولیت اجتماعی‌اش با عمر حیاتش یکی است و . . . "

4 - در يك تحقیق گفته‌ام: طبقات دانشگاهی " بیش از هشتاد درصد بورژوازی شهری و پنج درصد مالکان و اربابان روستایی است؛ ولی حوزه‌ی علمی بر عکس پنج تا شش درصد از طبقه‌ی متوسط شهری و قریب نود درصد از توده‌ی محروم روستایی " هستند.

5 - در رساله‌ی تحقیقی که برای وزارت علوم نوشته‌ام، هیجده برتری از شیوه‌های آموزشی حوزه بر دانشگاه را برشمرده‌ام: 1- انتخاب رشته علمی بر مبنای ارزش فکری 2 - احساس مسئولیت اجتماعی 3 - انتخاب آزاد 4 - ضرورت حفظ چهره‌ی علمی و اخلاقی برای استاد 5 - رابطه‌ی صمیمانه بین معلم و شاگرد 6 - متد آموزشی چند درجه‌ای 7 - سنت مباحثه 8 - آزادی حضور در درس 9 - رایگان بودن تحصیل 10 - آزادی تحصیل و . . .

6 - در " تشیع علوی و صفوی " نشان داده‌ام که " علمای شیعه در طول تاریخ هزار ساله همواره مشعل‌دار قیام علیه ظلم و پاسدار جنبش‌های عدالت‌خواهی و آزادی اجتماعی و . . . " بوده‌اند.

7 - در " تاریخ ادیان " گفته‌ام " علمای شیعه پاك‌ترین گروه یا طبقه‌ی روحانی از میان همه‌ی ادیان " بوده‌اند.

8 - در جایی گفته‌ام: علمای شیعه به علت استقلال اقتصادی " بر توده‌ها تکیه داشته‌اند، نه بر حکومت. خصیصه‌ی تقوی و مردم‌گرایی، ارتباط با متن جامعه و ایستادن و یا لاقل فاصله گرفتن حاکم از خصوصیات طبیعی آن‌هاست. "

9 - در کتاب " انتظار، مذهب اعتراض " گفته‌ام: " چهره‌های علی‌واری اگر باشد، باز در میان علمای مذهبی و در همین حوزه‌ی علمیه هست. "

10 - در آغاز درس اسلام‌شناسی حسینی‌ی ارشاد گفته‌ام: "... ممکن است من با فلان عالم مذهبی، روحانی که عالم جدی مذهبی است و روحانی واقعی دین است، اختلافات فراوانی داشته باشم؛ او به شدت به من بتازد و من به شدت به او حمله کنم، اما اختلاف من و او اختلاف پسر - پدری است در داخل خانواده."

11 - در درس اسلام‌شناسی حسینی‌ی ارشاد نقل کرده‌ام: در سال 1338 در فرانسه جلسه‌ای بود که سخنران به روحانیت توهین کرد و آنها را پایگاه استعمار خواند. با سر و صدا بپا خواستم و پاسخ او را دادم و اضافه کردم: "گفتید آخوندها پایگاه استعمار بوده‌اند. این يك مسئله‌ی عینی و تاریخی است؛ باید سند نشان دهید و مدرک. تا آنجا که من می‌دانم زیر تمام قراردادهای استعماری را کسانی امضا گذاشته‌اند که همگی از میان تحصیل کرده‌های دکتر و مهندس و لیسانسیه بوده‌اند و همین از فرنگ برگشته‌ها. يك آخوند، يك از نجف برگشته، اگر امضایش بود، من هم مثل شما اعلام می‌کنم که آخوند دوست ندارم؛ اما از آن طرف پیشاپیش هر نهضت ضد استعماری و هر جنبش انقلابی و مترقی يك چهره‌ی يك یا چند آخوند را در این قرن می‌بینم، از سید جمال بگير و میرزای حسن شیرازی و بشمار تا مشروطه و نهضت ملی شدن صنعت نفت."

12 - در اروپا از سال 1338 تا 1343 در برابر سیل اتهامات ریشه‌دار علیه روحانیت "من دفاعیاتی که از اصالت آنان و نقش اجتماعی آنان کرده‌ام و آثاری که در قضاوت قشرهای وسیعی داشته است، حقیقتی است" روشن.

شریعتی در پایان افزود: شایعه‌ی مخالفت من با مطلق علما و حوزه‌ی علمیه توسط قاسطین برای اختلاف بین روشن‌فکر مذهبی و حوزه‌ها درست شده است. (82)

گرچه پاسخ‌های شریعتی برای آشنايان با گفته‌ها و نوشته‌های او درباره‌ی روحانیت قانع کننده نبود، ولی صرف این اظهارات به شدت از دامنه‌ی اختلافات کاست و رابطه‌ی بین روحانیت و شریعتی را تلطیف کرد و هواداران خود را در میان حوزه‌ها به استدلال دفاعی مجهز کرد. (83)

دکتر شریعتی و امام خمینی

آرمان‌هایی که شریعتی از تشیع و روحانیت در ذهن خود ترسیم می‌کند، علی‌القاعده باید در امام خمینی عینیت یافته باشد. این استنباط را می‌توان در نوشته‌ها و اسناد شریعتی یافت. وی در کتاب خودسازی انقلابی از امام خمینی که در مقابل صهیونیسم موضع گرفت و از آرمان فلسطین دفاع کرد، تجلیل می‌کند.

(84) وی همچنین از آیت‌الله خمینی به عنوان "مرجع بزرگ عصر ما" نام می‌برد و در ترسیم خط قیام روحانیت می‌نویسد:

"... ظهور روح‌های انقلابی و شخصیت‌های پارسا، آگاه و دلیری که به خاطر وفادار ماندن به ارزش‌های انسانی و پاسداری از حرمت و عزت اسلام و مسلمین گاه به گاه در برابر استبداد، فساد و توطئه‌های استعمار قیام می‌کرده‌اند، از این گونه است قیام‌هایی که از زمان میرزای شیرازی تاکنون، آیت‌الله خمینی، شاهد آن بوده‌ایم. (85)"

شریعتی قیام خرداد 42 را گسستن "پیوند مماشات روحانیت و سلطنت که در شیعه 400 سال {بعد از صفویان} دوم داشت" ارزیابی می‌کند و امام خمینی را چنین توصیف می‌کند: "در خاموش‌ترین ایامش ناگاه خفته‌ای از این افسوس بیدار می‌شود و از کُهِف حجره‌ای بیرون می‌پرد و ابوذروار بر سر قدرت فریاد می‌زند و اسرافیل‌وار در صور

قرآن می‌دمد و گورها را برمی‌شوراند و امنیت سپاه قبرستان را برمی‌آشوبد و محشر قیامت بر پا می‌کند. (86)

این مواضع آشکار شریعتی در مورد امام خمینی بود. اسناد ساواک نشان می‌دهد شریعتی در نهان نیز در پی ترویج امام خمینی بود. طبق گزارش ساواک، شریعتی پس از بسته شدن حسینیه به طرفداران خود دستور داده است که در مجالس به نام طرفداران آیت‌الله خمینی با معممین و طلاب بحث نموده و آنان را به طرفداری خمینی گرایش دهند. "طبق همین گزارش" در حال حاضر مریدان وی به همین نحو عمل می‌نمایند. (87)

بروز و ظهور بیرونی می‌نشان می‌داد که بین بیشتر طرفداران امام خمینی و هواداران دکتر شریعتی پیمان نانوشته منعقد گردیده است. شریعتی در 1350/12/7 در مسجد نارمک "به منبر رفت و درباره‌ی قیام امام حسین و جانبازی آن حضرت برای بقای دین به تفصیل سخنرانی کرد. "پس از سخنرانی شریعتی هنگام خروج، ناگهان چراغ‌ها خاموش شد و عده‌ای که حدود دویست نفر و تیپ جوان بودند شعار می‌دادند زنده باد خمینی، خمینی پیروز است. " این تظاهرات با دخالت پلیس منجر به زد و خورد شد. (88)

شعار زنده باد خمینی آن هم در آن شرایط خفقان‌بار سال 1350 نشان از این بود که مستمعان شریعتی از هواداران امام خمینی بودند. طبق گزارش دیگری از ساواک همین موضوع در سال 51 در حسینیه‌ی ارشاد بعد از سخنرانی دکتر درباره‌ی فلسفه‌ی حج تکرار شد و شعار "مرگ بر حکومت یزیدی، خمینی بت‌شکن بپاخیز" (89) فضای تاریک آن زمان را شکست.

امام خمینی نیز نمی‌توانست نسبت به شریعتی بی‌تفاوت باشد؛ چه این که امام خمینی هر چند علی‌القاعده بعضی از عقاید شریعتی را نمی‌پسندید، ولی بسیاری از آرمانهای خویش را در اندیشه‌های شریعتی می‌دید. شریعتی دنبال ارایه‌ی احیای اسلام انقلابی و سیاسی بود و این همان آرمان امام خمینی بود. شریعتی از روحانیت بی‌تفاوت و حوزه‌های ساکت انتقاد می‌کرد و امام خمینی نیز بر سر حوزه‌ها فریاد می‌زد: "وای بر علمای ساکت! وای بر نجف ساکت، این قم ساکت، این تهران ساکت، این مشهد ساکت. . . ای علما ساکت نشینید، نگویید علی مسلک الشیخ {عبدالکریم حائری} رضون‌الله علیه. والله، شیخ اگر حالا بود تکلیفش این بود. (90) امام بود که در سخنرانی علیه لایحه‌ی مصونیت مستشاران آمریکا فرمودند: "والله مرتکب کبیره است کسی که فریاد نکند. . . ای علمای نجف! به داد اسلام برسید. ای علمای قم! به داد اسلام برسید. رفت اسلام. (91)

با این همه امام خمینی در برداشت کلان خود حمایت از حوزه‌ها را برای جلوگیری از گسترش استبداد و استعمار جدی می‌گرفت و نمی‌توانست انتقادهای شریعتی را نادیده بگیرد.

گرچه امام خمینی همواره از مسائل اختلافی پرهیز می‌کرد و از بردن نام شریعتی به دلیل موقعیت خاص رهبری خودداری می‌کرد، ولی در سوگ حاج آقا مصطفی در سخنانی کنایه‌آمیز، مواضع خود را در قبال شریعتی و مخالفین حوزوی وی تشریح کردند. امام خمینی در این سخنرانی نظر حمایت‌آمیز در عین حال انتقادی خود را از روحانیون و روشن‌فکران اعلام کردند و فرمودند: "من با تمام جناح‌هایی که هستند و برای اسلام خدمت می‌کنند، چه جناح‌های روحانی که از اول تا حالا خدمت کرده‌اند و چه جناح‌های دیگر از سیاسیون و روشن‌فکرها که برای اسلام خدمت می‌کنند، من به همه‌ی این‌ها هم گلايه دارم. " امام خمینی علت علاقه‌ی خود را خدمت همه‌ی جناح‌ها به اسلام دانستند و گلايه‌ی خود را از روشن‌فکران چنین طرح کردند: "در بعضی از نوشتارهایشان این‌ها راجع به فقها، راجع به فقه، راجع به علمای اسلام، راجع به فقه اسلام، اینها يك قدر زیاده روی کرده‌اند. يك قدری حرف‌هایی زده‌اند که مناسب نبوده است بگویند. این‌ها غرض ندارند. من می‌دانم که غالباً اینها می‌خواهند برای اسلام خدمت کنند، نه این است که مغرض باشند و از روی سوء نیت حرف بزنند. این‌ها اطلاعاتشان کم است. " امام خمینی در پاسخ به کم‌کاری روحانیت فرمودند: "ما می‌بینیم که این اسلام را به همه‌ی ابعادش روحانیون فقط حفظ کرده‌اند. به همه‌ی ابعادش یعنی معارفش را روحانی حفظ کرده، فلسفه‌اش را روحانی حفظ کرده، اخلاقیاتش را روحانی حفظ کرده، فقهش را روحانی حفظ کرده، احکام سیاسی‌اش را روحانی حفظ کرده، الان که

شما يك همچو فقهی غنی می بینید که فقه شیعه غنی ترین فقهی است که در دنیا هست قانونی که با زحمت علمای شیعه توضیح و تفریح شده است. . . تمام اینها را این جماعت عمامه به سر و به قول این آقایان، عمامه به سر و ریش دار، درست کرده اند.

امام خمینی در پاسخ به حمله‌ی شریعتی به علامه‌ی مجلسی فرمودند: "نباید يك کسی تا به گوشش خورد که مثلاً مجلسی، رضوان الله علیه، محقق ثانی، رضوان الله علیه، نمی دانم شیخ بهایی هم، رضوان الله علیه، با اینها روابط داشتند، می رفتند سراغ اینها، همراهی شان می کردند، خیال کنند که اینها مانده بودند برای جاه و عزت و احتیاج داشتند به این که شاه سلطان حسین و شاه عباس به آنها عنایتی بکنند. این حرفها نبوده در کار. آنها گذشت کردند، مجاهده‌ی نفسانی کردند برای اینکه این مذهب را به وسیله آنها، به دست آنها ترویج کنند. "آنگاه امام خمینی به تشریح وضعیت آن زمان پرداختند که چگونه در ایران به حضرت امیر(ع) سب می کردند و چگونه مذهب تشیع در غربت به سر می برده است و علما در چنین وضعیتی چنین سیاستی را برگزیدند. امام ورود علما را به دربار صفوی به ورود علی بن یقطن و سکوت آنها را به سکوت 25 ساله‌ی حضرت امیر تشبیه کردند. امام خمینی در این سخنرانی مصالح اسلام را فوق خیالات دانستند و افزودند: "من هم اگر چنانچه می توانستیم يك سلطان جائری را به راه بیاورم، می رفتم درباری می شدم. شما هم تکلیفتان این بود. " امام خمینی در رد بی تفاوتی علما بعد از دوره‌ی صفوی با اشاره به قیام تنباکو، نهضت مشروطه‌ی ایران، جنبش آزادی خواهی در عراق در مقابل اشغال عراق توسط انگلیسی ها، مهاجرت علمای اصفهان در زمان رضاشاه، قیام میرزا صادق انگجی در تبریز، ایستادگی مرحوم مدرس در مقابل شوروی و رضاشاه و قیام 15 خرداد، بالندگی انقلابی حوزه‌ها را خاطر نشان کردند.

امام خمینی در مورد تز "بی نیازی اسلام از روحانیت" شریعتی فرمود، "شما که می گوید: اسلام را می خواهیم، نگویید: اسلام را می خواهیم، آخوند نمی خواهیم. شما بگویید اسلام را می خواهیم، آخوند را هم می خواهیم. " امام خمینی در تحلیل این نیاز از لحاظ سیاسی فرمودند: "گله‌ای که من دارم از این آقایان روشن فکرها این است که يك همچو جناح بزرگی که ملت پشت سرش ایستاده، این را از خودتان کنار نزنید. . . اینها بهتر از شما توی مردم اند. شما که نفوذ ندارید، اینها دارند. اینها در بین مردم نفوذ دارند. هر ملایی در محله خودش نافذ است. "

امام خمینی اسلام و روحانیت را دو پاره‌ی به هم تنیده توصیف کردند و افزودند که اسلام بی روحانی مانند "اسلامی است که سیاست نداشته باشد. اسلام و آخوند اینطور توی هم هستند. اسلام بی آخوند اصلاً نمی شود. پیغمبر هم آخوند بوده. یکی از آخوندهای بزرگ پیغمبر است. حضرت امام جعفر صادق هم یکی از علمای اسلام است. . . من آخوند نمی خواهم، حرف شد؟"

امام خمینی از مواضع "علمای اعلام" در قبال شریعتی هم گلایه کردند و این اختلاف را توطئه‌ی رژیم برای سرگرمی و غفلت از مسئله‌ی اصلی دانستند و افزودند: "هر چند وقت يك دفعه يك مسئله‌ای درست می شود در ایران، تمام وعظ محترم، تمام علمای اعلام، وقتشان را که باید صرف بکنند در يك مسائل سیاسی اسلام در يك مسائل اجتماعی اسلام، صرف می کنند در این که زید کافر و عمر مرتد و او وهابی است. " امام خمینی چنین برخوردی را نکوهش کردند و با توصیف وضع موجود و سیاست‌های زمانه وظیفه‌ی روحانیون را در مقابل روشن فکران مذهبی چنین ترسیم کردند: "آنها که قلم را دستشان گرفته اند و دارند ترویج می کنند از شیعه، فرض کنید چهار تا هم غلط دارند، خوب غلطش را رفع کنید، طرد نکنید، بیرون نکنید، شما دانشگاه را رد نکنید از خودتان. . . شما اینها را برای خودتان حفظ کنید، هی طرد نکنید. هی منبر نروید بد بگویید. منبر بروید و نصیحت کنید. " (92)

سخنرانی حضرت امام در آن زمان پر هیجان موجب پایان دادن به بگو و مگوهای طرفداران و مخالفان شریعتی شد و نقش بزرگی را در اتحاد بین دانشگاهیان و حوزویان ایفا نمود. (93)

نقش شریعتی

شریعتی برای خود دو مسئولیت بزرگ قائل بود: 1-فراخوانی جامعه به بازگشت به خویشتن؛ 2- ایجاد يك پروتستانیزم اسلامی.

شریعتی درد جامعه خویش را غربزدگی و احساس از خود بیگانگی می‌دانست و تلاش می‌کرد تا جامعه را به بازگشت به خویشتن دعوت کند. او بلافاصله این سوال را مطرح می‌کرد که کدام خویشتن؟ خویشتن انسانی و موهوم اومانیزم؟ خویشتن نژادی راسیسم، فاشیسم و جاهلیت نژادی؟ یا خویشتن فرهنگی قدیمی دوره هخامنشی و قبل از اسلام؟ او پاسخ می‌داد که باید "به خویشتن اسلامی خویش" برگردیم؛ زیرا این "خویشتن هنوز زنده است و حیات و حرکت دارد و کلاً سیستم مرده‌ی باستان‌شناسی نیست." (94) همه‌ی تلاش شریعتی دعوت از روشن‌فکر و نسل تحصیل‌کرده به بازگشت به این خویشتن اسلامی خویش بود.

سوال بعدی شریعتی این بود که این خویشتن اسلامی آیا می‌تواند پاسخگو و اقناع‌کننده‌ی نسل جدید باشد؟ به همین خاطر او سؤال دیگری را مطرح می‌کند: کدام اسلام؟ کدام مذهب؟ کدام شیعه؟ (95) اینجاست که شریعتی پاسخ می‌دهد که این تعریف فعلی از اسلام و این قرائت از اسلام نمی‌تواند پاسخگو باشد و از این به بعد رسالت دوم شریعتی یعنی پروتستانیزم اسلامی یا اصلاح دینی مطرح می‌شود. او این نیاز را چنان ضروری می‌یابد که می‌گوید: "این فکر چنان توسعه یافته است که امروز حتی صاحبان سنت‌گرای منبر و محراب نیز از اصلاح دین و تغییر روش تبلیغ و انحراف و انحطاط فکر مذهبی و نسخ شدن چهره‌ی اسلام دم می‌زنند و از این که باید با زمان پیش رفت و جوان‌ها را دریافت." شریعتی سرآغاز بحث ضرورت اصلاح دینی را از "روزگار سید جمال و محمد عبده و کواکبی و رشیدرضا و هم‌فکرانشان" می‌داند و می‌گوید، از آن روز "تا امروز در لحظه لحظه‌ی زندگی ما هر تحولی که پیش آمده این نیاز نیرومندتر شده است."

بعد از طرح این ضرورت این سؤال پیش می‌آید که مگر متن اسلام کهنه و قدیمی شده بود تا احتیاج به اصلاح و نوآمدی داشته باشد. شریعتی با قاطعیت تمام به این سؤال پاسخ منفی می‌داد و اصلاح را تنها در شناخت و طرز تلقی جامعه ضروری می‌دید. او تصریح می‌کرد باید "طرز تفکر مذهبی" را تصفیه کرد و باید به "اسلام اولیه و به آن سرچشمه‌های نخستین و زلال اعتقادات مذهبی خودمان بازگردیم؛ چرا که در اسلام هرگز اصلاح مذهبی به معنای تجدیدنظر در مذهب نبوده، بلکه تجدیدنظر در بینش و فهم مذهب بوده است و بازگشت به اسلام راستین و شناخت حقیقی روح واقعی اسلام نخستین؛" چرا که "اگر ما بینش مذهبی خویش را با منطق امروزیمان هماهنگ نکنیم و اسلام متحرک و متعهد و مثبت را آن چنان که بوده است نشناسیم، با حمله‌های پی‌گیر و نیرومند امواج و حتی طوفان‌های بنیان‌کن اجتماعی و اعتقادی و اخلاقی و مکتب‌های فکری و فلسفی این عصر که از همه طرف به شدت دارد به نسل جدید و روشن‌فکر هجوم می‌آورد، احتمال این است که در دو سه نسل دیگر بسیاری از اصول اعتقادات خویش را از دست بدهیم. . . و چنان‌که آثار آن در نسل حاضر آشکار است، همه‌ی رشته‌هایی که جامعه‌ی ما را با ذخایر غنی و حیات‌بخش خویش پیوند می‌داده است، قطع گردد." (96)

شریعتی بر این اساس ابتدا با ایدئولوژیک کردن اسلام قصد پویایی آن را داشت. او معتقد بود که "ایدئولوژی از سه مرحله درست می‌شود: یکی جهان‌بینی؛ یکی يك نوع ارزیابی انتقادی و یکی پیشنهاد و راه‌حل‌های به صورت ایده‌آل" بنابراین ایدئولوژی "فرد را با عمل، با کار، با مبارزه و با فداکاری درگیر می‌کند." به همین جهت "در تاریخ می‌بینیم که علم هرگز مبارزه برنمی‌گيخته، فلسفه هرگز مبارزه به وجود نیاورده. . . اما فقط ایدئولوژی‌ها بودند که جنگ‌ها را، فداکاری‌ها و همچنین جهادهای پرشکوه را در تاریخ بشر به وجود آوردند. طبیعت و اقتضای ایدئولوژی این است: ایمان، مسئولیت، درگیری و فداکاری." او مدعی بود: "فلاسفه چهره‌های پیغوز تاریخند. . . و سازنده‌ترین پیشوایان و طراحان و پیام‌آوران ایدئولوژی پیامبرانند." "ایدئولوژی مسئولیت‌آور است؛ یعنی تعهد و تکلیف ایجاد می‌کند؛ چه تعصب خصیصه‌ی ذاتی و نتیجه‌ی حتمی آن است." شریعتی اسلام را ذاتاً ایدئولوژیک

می‌دانست و می‌گفت "می‌بینیم که اسلام به عنوان يك رسالت يك پیام و يك مکتب هدایت و نجات برای مردم از نوع ایدئولوژی است، نه فلسفه و علم و هنر و ادب و صنعت. . . منتهی يك ایدئولوژی راستین و کامل، ایدئولوژی مردمی که ریشه‌های خدایی دارد. " شریعتی به همین جهت به همان اندازه از "تبدیل کردن اسلام از ایدئولوژی به مجموعه‌ای از سنت‌ها" و از "تبدیل کردن اسلام از ایدئولوژی به مجموعه‌ای فرهنگی مرکب از فلسفه و علوم و فنون تخصصی" (97) رنج می‌برد چرا که او می‌دانست اسلام ایدئولوژیک "مجاهد می‌پرورد" (98) و شخصیت‌هایی چون "تواین، سربداریه می‌سازد، شخصیت‌هایی چون علی و حسین و ابوذر و دعبل و کمیت. . . می‌پرورد؛ ولی اسلام فرهنگی "ابوعلی‌سینا، غزالی یا امثال آنها را می‌پرورد. " (99)

شریعتی مسولیت خود را به عنوان يك روشن‌فکر اسلامی چنین می‌دانست که "من، خود باید در میان تحمیل غربی و وراثت تاریخی مردم، در این لحظه که الان هستیم، دست به انتخاب بزنم. " او در چگونگی این انتخاب می‌نویسد: من باید " با بینش و تجربه‌ی جهان امروز و ایدئولوژی‌های امروز از عناصر و موادی که در متن فرهنگ و مذهب سنتی خودم هست، عناصر ایدئولوژی آگاهانه‌ام را پیدا کنم، استخراج کنم و برای این عصر بی‌رقم و نسل بی‌ایمانم، ایمان آگاهانه‌ی تازه‌ای بیافرینم. " (100)

شریعتی در چنین فضایی با قصد احیای اسلام ایدئولوژیک به تعریف اصیل و انقلابی از مفاهیم اسلام پرداخت. تعاریفی که با زبان جوان انقلابی هماهنگ بود و برای آنها جاذبه ایجاد می‌نمود. او اجتهاد را "عامل بزرگ حرکت و حیات و نوسازی همیشگی فرهنگ و روح و نظام عملی و حقوقی اسلام در طی ادوار متغیر و متحول زمان" تفسیر می‌کرد و می‌گفت: اجتهاد "نقش يك انقلاب دائمی را در مکتب اسلام " ایفا می‌کند. (101) وی تقلید در فروع را "يك اصل منطقی در زندگی همه‌ی انسانهای متمدن" اعلام کرد که "هر چه تمدن پیشرفته‌تر می‌شود و علم، تکنیک و زندگی پیچیده‌تر، تقلید ضروری‌تر و دامن‌اش و زمینه‌اش متعددتر و دقیق‌تر" می‌گردد. (102)

شریعتی انتظار مهدی (ع) را نه تن دادن به وضع موجود و منتظر منجی نشستن و دست روی دست گذاشتن، بلکه انتظار را مکتب اعتراض تفسیر می‌کرد. " انتظار یعنی نه گفتن به آنچه که هست. " (103) "انتظار، مذهب اعتراض و نفی مطلق نظام حاکم و وضع موجود است در هر شکلی. انتظار نه تنها از انسان سلب مسئولیت نمی‌کند، بلکه مسئولیت او را در سرنوشت خودش و سرنوشت انسان، سنگین، فوری، منطقی و حیاتی می‌کند. " (104) پس "منتظر، انسان مسلمان و متعهدی است که هر لحظه در انتظار انفجار قطعی نظام‌های ضدانسانی است و همواره خود را برای شرکت در چنین انقلاب جهانی و بدر دومی که با شمشیر علی و زره پیغمبر و به دست فرزند پیغمبر و علی برپا می‌شود آماده می‌کند. " (105)

شریعتی نظام سیاسی شیعه را نظام امت و امامت می‌دانست که در آن امامت مسئولیت هدایت امت به سوی ابدیت و به "سوی تعالی مطلق" را به عهده دارد. (106) به عبارتی دیگر در امامت شیعه تنها "اداره و حفظ و نگهداری امت مطرح نیست بلکه تکامل و پیشرفت انسان و فرد و جامعه مطرح است" و "در يك کلمه امامت رهبری مردم است به مقصود نهایی و غایی که انسان و جامعه برای آن مقصود ساخته و آفریده شده است. " (107)

شریعتی رهبری تشیع بعد از غیبت کبرا را به عهده‌ی "نایب عام" می‌دانست که مانند دوره‌ی غیبت صغرا به وسیله‌ی امام منصوب نمی‌شد، بلکه "اینان را مردم با کمک اهل خبره انتخاب می‌کنند. " "بنابراین می‌بینیم که در این دوره‌ی غیبت کبری يك نظام انتخاباتی خاص به وجود می‌آید و آن يك انتخاب دموکراتیک است برای رهبر؛ اما يك دموکراسی آزاد نیست. گر چه این انتخاب شونده به وسیله‌ی مردم انتخاب می‌شود، اما در برابر امام مسئول است و در برابر مردم نیز، بر خلاف دموکراسی که منتخب به وسیله‌ی مردم فقط در برابر خود مردم که انتخاب کنندگان و موکلین او هستند، مسئول است. این است که مردم نایب عام را خودشان با تشخیص و آرای خودشان بر اساس این ضوابط انتخاب کرده و رهبری او را می‌پذیرند و او را جانشین امام تلقی می‌کنند و این جانشین امام در برابر امام و مکتب او مسئول است. " (108)

او معتقد بود که این انتخاب نباید به این شکل باشد "که مردم بیایند رأی بدهند و هر کس شماره‌ی آرایش بیشتر بود به جانشینی امام منتخب شود و در مسند نیابت امام قرار گیرد؛ بلکه چون این فرد يك شخصیت اجتماعی است و در عین حال يك شخصیت علمی، بنابراین توده‌ی ناآشنا با علم خود شایستگی انتخاب او را ندارند و عقل حکم می‌کند کسانی که آگاهی و علم دارند و می‌دانند که عالم‌ترین، متخصصین و آشناترین فرد به این مکتب کیست؛ یعنی عالم‌شناسان به این انتخاب مبادرت می‌ورزند و مردم هم که خود به خود با فضلا و روحانیون و علمای مذهب خودشان تماس و به آنها اعتماد دارند و از آنها پیروی می‌کنند، طبعاً رأی آنها را برای انتخاب نائب امام می‌پذیرند و این يك انتخاب طبیعی است" و این‌گونه "امام در دوره‌ی غیبت، مسئولیت هدایت خلق و پیروانش را به عهده‌ی علمای روشن و پاک و آگاهان بر مذهب خود می‌گذارد تا ظهورش فرا رسد." (109)

شریعتی توانست با تفسیر ایدئولوژیک و بازخوانی مفاهیم اسلامی نسل روشن‌فکر را که زبان او را بهتر درک می‌کردند، به اسلام جذب کند. شریعتی زمانی فعالیت خود را شدت بخشید که مارکسیسم در جهان به صورت مکتب رهایی‌بخش و امید نسل‌های زخم‌داشته از شلاق استبداد و خم شده از استعمار امپریالیسم، درآمده بود و در ایران نیز از جاذبه‌ای برخوردار بود تا جایی که بعضی از مذهب‌ها هم آن را علم مبارزه می‌دانستند. شریعتی با تفسیری ایدئولوژیک از اسلام توانست به شدت از گسترش مارکسیسم در ایران جلوگیری کند و جوانان را به سوی اسلام انقلابی که امام خمینی منادی آن بود گرایش دهد. آیت‌الله دکتر بهشتی زیباترین تعریف را از نقش دکتر علی شریعتی ادامه داده است:

دکتر در توسعه و تقویت شور انقلابی جامعه‌ی ما به خصوص نسل جوان تأثیر بسزایی داشت و توانست قلب و احساس و ذهن جوانهای ما را برای درک پیامهای امام خمینی آماده‌تر و به فهم و پذیرش این پیامهای انقلابی نزدیک کند. او توانست پیوند میان نسل جوان و روحانیت مسئول و متعهد را در يك راستای انقلابی برای نسل جوان قابل فهم‌تر کند. " (110)

پاورقی‌ها:

1- آیت‌الله دکتر بهشتی، دکتر شریعتی جستجوگری در مسیر شدن، بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های آیت‌الله بهشتی، تهران 1378، ص 31

2- همان، ص 106

3- پوران شریعت رضوی، طرحی از يك زندگی، چاپخش، صص 5-9

4- شریعتی به روایت اسناد ساواک، ج 1، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران 1378، ص 130

5- پوران شریعت رضوی، پیشین، ص 29

6- شریعتی به روایت اسناد ساواک، ص 144

7- همان، 142

8- پوران شریعت رضوی، پیشین، ص 44

- 9- همان، ص 47
- 10- همان، ص 48
- 11- همان، ص 50
- 12- شریعتی به روایت اسناد ساواک، ج1، ص160
- 13- همان، ص 169
- 14- دکتر علی شریعتی، مجموعه آثار، ش 13، هیوط در کویر، قلم، ص 327
- 15- پوران شریعت رضوی، پیشین، ص 63
- 16- همان، ص 74
- 17- دکتر علی شریعتی، مجموعه آثار، ش 1، با مخاطب‌های آشنا، حسینیه‌ی ارشاد، ص269
- 18- همان، ص 262
- 19 - پوران شریعت رضوی، پیشین، ص95
- 20 - همان، ص 222
- 21 - همان، ص 219
- 22 - مخاطب‌های آشنا، ص9
- 23- دکتر علی شریعتی، میزگرد پاسخ به سؤالات و انتقادات، حسینیه‌ی ارشاد، بی تا، ص133
- 24- دکتر علی شریعتی، مجموعه آثار، ش9، نیایش، ص117
- 25- شریعتی به روایت اسناد ساواک، ج1، ص13
- 26- همان، ص 23
- 27- پوران شریعت رضوی، پیشین، ص75
- 28- همان
- 29- شریعتی به روایت اسناد ساواک، ج1، ص41

- 30- همان، ص 77
- 31- همان، ص 91
- 32 - همان، ص 95
- 33- همان، صص 108-109
- 34- همان، ص 110
- 35- همان، ص 209
- 36- همان، صص 212، 217، 220، 221
- 37- همان، ص 226
- 38- همان، صص 237-238
- 39- همان، صص 239-252
- 40- همان، ص 253
- 41- همان، ص 260
- 42- همان، ص 276
- 43- همان، ص 279
- 44- همان، ص 369
- 45- شریعتی به روایت اسناد ساواک، ج2، ص23
- 46 - همان، ص 25
- 47 - همان، ص 59
- 48- همان، ص 110
- 49 - همان، ص 162
- 50 - همان، ص 246
- 51 - همان، ص 413

52 - همان، ص 414

53 - همان، ص 482

54 - همان، ص 483

55 - همان، ص 504

56 - همان، ص 505

57 - همان، ص 511

58 - همان، ص 441

59- همان، صص 447-450

60 - همان، ص 446

61 - پوران شریعت رضوی، پیشین، ص241

62 - همان، ص 242

63 - خاطرات رجبعلی طاهری، حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ص 98

64 - دکتر علی شریعتی، مجموعه‌ی آثار، ش10، جهت گیری طبقاتی اسلام، ص87

65 - همان، ص 95

66- همان، ص 113

67- دکتر علی شریعتی، مجموعه‌ی آثار، ش 1، با مخاطب‌های آشنا، ص13

68 - همان، ص 244

69- شریعتی به روایت اسناد ساواک، ج1، ص128

70- همان، ص137

71- همان، ص242

72- دکتر علی شریعتی، مجموعه‌ی آثار، ش34، نامه‌ها، صص98-103

- 73 - شریعتی به روایت اسناد ساواک، ج2، ص227
- 74 - شریعتی به روایت اسناد ساواک، ج1، ص244
- 75- همان، ص252
- 76- همان، ج2، ص289
- 77 - دکتر علی شریعتی، مجموعه آثار، ش10، جهت گیری طبقاتی اسلام، ص125
- 78- همان، ص130
- 79 - آیت‌الله شهید بهشتی، دکتر شریعتی جستجوگری در مسیر شدن، ص23
- 80- شریعتی به روایت اسناد ساواک، ج1، ص401
- 81 - شریعتی به روایت اسناد ساواک، ج2، صص 275-276
- 82 - دکتر علی شریعتی، میزگرد پاسخ به سؤالات و انتقادات، حسینیه ارشاد، بی تا، صص121-132
- 83 - من خود یکی از طلاب هواداری بودم که پس از این میزگرد(1350/9/23) زبانم در دفاع از دکتر باز شد.
- 84 - دکتر علی شریعتی، مجموعه آثار، ش2، خودسازی انقلابی، ص179
- 85 - دکتر علی شریعتی، مجموعه آثار، ش27، صص 244 و 245
- 86 - همان، ص250
- 87 - شریعتی به روایت اسناد ساواک، ج2، ص122
- 88 - همان، ج1، ص416
- 89 - همان، ج2، ص8
- 90- صحیفه امام خمینی، ج1، ص213
- 91 - همان، ص420
- 92 - صحیفه امام خمینی، ج3، صص 234-254
- 93- من خود نیز یکی از افرادی بودم که بعد از شنیدن این پیام امام خمینی با عده‌ای از طلاب مدرسه‌ی حقانی به منزل بعضی از مدرسین رفتیم و درخواست کردیم تا پا درمیانی کنند و جلسات آیت‌الله مصباح را در نقد دکتر علی شریعتی تعطیل کنند.

- 94- دکتر علی شریعتی، مجموعه آثار، ش4، بازگشت، ص30
- 95 - همان، ص31
- 96 - دکتر علی شریعتی، مجموعه آثار، ش23، جهان‌بینی و ایدئولوژی، صص71-72
- 97 - دکتر علی شریعتی، مجموعه آثار، ش7، شیعه، صص72-73
- 98- همان، ش 23، جهان‌بینی و ایدئولوژی، ص 100
- 99- همان، ش7، شیعه، ص69
- 100- همان، ش 23، جهان‌بینی و ایدئولوژی، ص 100
- 101- دکتر علی شریعتی، اجتهاد و نظریه انقلاب دائمی، بی جا، بی تا، صص13و14
- 102 - دکتر علی شریعتی، مجموعه آثار، ش9، تشیع علوی و تشیع صفوی، ص 253
- 103 - همان، ش19، حسین وارث آدم، ص 290
- 104 - همان، ص303
- 105 - همان
- 106 - همان، ش26، علی(ع)، ص 506
- 107 - همان، ص 522
- 108 - همان، ش 19، حسین وارث آدم، صص 267-268
- 109 - همان، ص 268
- 110- آیت‌الله شهید دکتر بهشتی، دکتر شریعتی جستجوگری در مسیر شدن، ص 95

نکته : علی شریعتی مارکسیست شاه روحانیت امام خمینی

منبع: کتاب چهارده سال رقابت ایدئولوژیک شیعه در ایران، 1343-1356
مرکز اسناد انقلاب اسلامی